

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۱۷، پیاپی ۱۰۲، بهار و تابستان ۱۳۹۵

درآمدی بر چالش‌ها و راهکارهای بهره‌گیری از یافته‌های روان‌شناختی در تحلیل تاریخی

دکتر روح‌الله شهابی^۱
دکتر محمد امیر احمدزاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۲۱

چکیده

برای کاربرد یافته‌های روان‌شناختی در تحلیل‌های تاریخی یک زیربنای نظری قوی وجود دارد، چرا که روان‌شناسی مطالعه رفتار انسان در حال و تاریخ مطالعه رفتار و تجربه انسان در گذشته است. با این حال مرور ادبیات نشان می‌دهد بهره‌مندی از یافته‌های روان‌شناختی در تحلیل تاریخی می‌تواند واجد چالش‌های اساسی باشد. بر این اساس هدف از پژوهش حاضر مرور انتقادی این بهره‌مندی و طرح چالش‌های آن است. روش پژوهش حاضر رویکرد و روش انتقادی است. به عنوان یافته، به نظر می‌رسد برای کاربرد دانش روان‌شناسی در تحلیل تاریخی می‌توان به دو

^۱ استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)؛ r.shahabi@ihcs.ac.ir

^۲ استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ m.ahmadzadeh@ihcs.ac.ir

دوره به هم مرتبط قائل بود: در دوره نخست دیدگاه‌های رویکرد روان‌تحلیل‌گری فرویدی در تحلیل ویژگی‌های شخصیتی رهبران سیاسی مورد استفاده قرار گرفت و تصمیم رهبران سیاسی در شکل‌گیری رویدادهای تاریخی با چنین نگاهی تفسیر شد. مشکلات رویکرد روان‌تحلیل‌گری باعث ظهور رویکرد دوم یعنی دیدگاه‌های روان‌شناسی بین‌نسلی در تحلیل‌های تاریخی شده است، به گونه‌ای که تغییر در روش‌های فرزندپروری به پیش‌برنده تغییرات اجتماعی دانسته شد و این اعتقاد به وجود آمد که نگرش‌ها و رفتارها با کودک و سیر تکاملی فرزندپروری، تاریخ را شکل می‌دهد. برای چنین ادعای تاریخی، شواهد نظری روان‌شناختی (برای مثال دیدگاه ویگوتسکی) وجود دارد اما همچنان تقلیل‌گرایی و روان‌شناسی بد را می‌توان ضعف عمده این رویکرد دانست. در پایان به منظور بهره‌مندی از دانش روان‌شناسی در تحلیل تاریخی، پیشنهاداتی مطرح خواهد شد.

واژگان کلیدی: روان‌شناسی تاریخ، روان‌تاریخی، بیوگرافی روانی، رهبران سیاسی، تاریخ فرهنگی.

۱. مقدمه

یکی از محورهای مطالعات جدید تاریخی، تمرکز بر الگوی بینارشته‌ای به منظور کشف معانی عمیق‌تر و خلق دستگاہ مفاهیم علمی در تفسیر پدیدارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. مجله آنال در بررسی‌های خود از تحقیقات بینارشته‌ای از جمله تاریخ و روان‌شناسی به مثابه محورهای جدید در تحقیقات اجتماعی خود و با هدف تقویت تاریخ‌نگاری از پایین، متمرکز گردید تا بدین ترتیب بر زیرساخت‌های معنابخشی به پدیدارها به عنوان یک اصل لازم در تحلیل تأکید نماید. بازتاب این نگرش و الگوهای تاریخ‌نگاری جدید در پژوهش‌های ایرانی به طرح و شکل‌گیری دو نوع نگاه از منظر تاریخی و روان‌شناختی منجر شده است. هرکدام از مورخان و متخصصان روان‌شناسی از منظر درون‌گفتمانی به بررسی گفتمان مقابل‌نگریسته‌اند و این مسئله علاوه بر خلق

فرصت‌هایی مناسب در تحلیل ابژه‌های معرفتی به چالش‌هایی نیز دامن زده است. در بررسی پیشینه پژوهش مرتبط با مسئله نوشتار حاضر می‌توان چند نوع از تحقیقات را برشمرد که هر کدام با طرح نگره‌های خاص، عمدتاً ورودی تک‌ساحتی به مناسبات تاریخ و روان‌شناسی شمرده می‌شوند.

پیشینه بررسی نسبت روان‌شناسی و تاریخ را در تحقیقات زبان فارسی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: یا آنچه بر تاریخ روان‌شناختی گذشته است مرور شده است و یا شخصیت‌ها و کنشگران تاریخی تحلیل روان‌شناختی شده‌اند. پژوهش آقاجری (۱۳۹۲) و بنی‌جمالی (۱۳۸۸) را می‌توان مطالعات انجام‌شده در دسته نخست دانست. آقاجری در مرور خود فروید را یکی از نخستین کسانی می‌داند که تبیین روان‌شناسانه از پدیده‌های تاریخی مثل دین و تمدن داشت و معتقد است پس از فروید، اریش فروم و مارکوزه نظرات روان‌کاوانه فرویدی را با آموزه‌های مارکسیستی ترکیب و از آنها برای تحلیل و نقد سیاسی اجتماعی استفاده کردند. وی دهه‌ی ۱۹۶۰ را دوران تاریخ از درون دانسته که تأکید بر آسیب‌شناسی روانی و خاطره قلمداد داشته و پس از آن ظهور تاریخ روانی یا روان تاریخی اریکسون و دموس بوده است. بنی‌جمالی نیز در پژوهش خود به معرفی و تاریخچه روان‌شناسی سیاسی رهبران جهان پرداخته است.

در دسته دوم برزگر (۱۳۸۳) با بهره‌گیری از مفاهیم کلیدی رویکرد روان‌تحلیل‌گری به تحلیل شخصیت مظفرالدین شاه قاجار و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های روان‌تحلیل‌گران متأخر مانند هورنای و آدلر به ترتیب به تحلیل تصمیمات سیاسی ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۸۹) و آقا محمدخان قاجار (۱۳۸۷) و طاهری (۱۳۸۹) مبتنی بر نظریه هورنای به تحلیل شخصیت محمدرضا پهلوی پرداخته است. همچنین پژوهش بنی‌جمالی راجع به مصدق را نیز می‌توان در این دسته جای داد که در این نوشتار ضمن تحلیل ابعاد موضوعی و تحلیلی منابع مذکور، از آنها به‌عنوان کنش‌های فکری و پژوهشی متعلق به دوره نخست یادشده و در ادامه ارزیابی شده‌اند.

۲. طرح مسئله و ارزیابی ابعاد موضوع

مسئله نوشتار پیش‌رو بر این اصل متمرکز است که چه فرصت‌ها و چالش‌هایی در بهره‌گیری از رویکرد بینارشته‌ای با محوریت مطالعات تاریخی - روان‌شناختی پیش آمده و راهکارهای ممکن برای عبور از بحران روش‌شناختی و تفسیری در این عرصه کدام‌اند؟ آنچه مسلم است اینکه، از یک سو، زیربنای نظری برای کاربرد «روان‌شناسی» در «تحلیل تاریخ» یا «روان‌شناسی تاریخ» غیر قابل تردید به نظر می‌رسد، چرا که تاریخ مطالعه عمل^۱ و تجربه انسان در گذشته و روان‌شناسی مطالعه رفتار و تجربه انسان در حال حاضر است (رونیان^۲، ۱۹۸۸؛ ص ۳) و از سوی دیگر زیربنای نظری کاربرد «تاریخ» در «تحلیل روان‌شناختی» نیز غیر قابل تردید است، چرا که انسان موضوع مطالعه روان‌شناسی، در یک بافت فرهنگی - تاریخی و متأثر از رویدادهای تاریخی، تحول و رشد می‌یابد.

علی‌رغم انکارناپذیری نسبت و رابطه تاریخ با روان‌شناسی، به نظر می‌رسد این رابطه یک رابطه همراه با مقاومت بوده است و همین مقاومت نیز منجر به فقدان یک ادبیات نیرومند در این زمینه شده است. دلیل این مقاومت را می‌توان در دو مورد زیر دانست: نخست اینکه روان‌شناسی از ابتدای ظهور خود به عنوان یک رشته علمی، در تبیین رفتار انسان یک رویکرد تجربی آزمایشگاهی اتخاذ نمود و این در تضاد روش‌شناسی با تاریخ بوده است. درحالی‌که تاریخ رویداد خاصی را توصیف و پس از آن تحلیل و تفسیر می‌کند. روان‌شناسی تجربی امروز در تبیین رفتار انسان، ابتدا فرضیه پردازی کرده و سپس با استفاده از روش‌های کمی و تجربی طراحی شده به آزمون فرضیه می‌پردازد. تسلط رویکرد مشاهده سپس فرضیه‌سازی و فرضیه‌آزمایی بر روان‌شناسی، کاربرد آن را در تحلیل تاریخی با دشواری مواجه ساخته است. دوم اینکه، روان‌شناسی علی‌رغم یکسانی نظر نسبی در روش‌شناسی، واجد گستره متنوعی از سنت‌ها در تحلیل و تبیین رفتار است. این گستره متنوع باعث شده است که در تحلیل رویدادهای تاریخی به آن خوشامدگویی گفته نشود. یعنی اینکه رفتارگرایی، روان‌تحلیل‌گری، شناخت‌گرایان، شناختی‌اجتماعی‌ها و سایر سنت‌های روان‌شناسی به گونه‌ای متفاوت به تبیین چرایی رفتار انسان پرداخته‌اند و این

1. action
2. Runyan

موضوع بسیاری از تاریخی‌ها را در استفاده از ابزارها و مفاهیم روان‌شناختی نامطمئن ساخته است (فاشمن، ۲۰۱۲؛ ص ۱۴۱). برای مثال در تبیین روان‌شناختی پرخاشگری، که می‌تواند در تحلیل‌های تاریخی مورد استفاده قرار گیرد، روان‌شناسان رفتارگرا آن را به یادگیری و تقویت‌کننده، روان‌تحلیل‌گری آن را نماینده‌گریزه مرگ در تقابل با گریزه زندگی، شناخت‌گرایان آن را معلول تفسیر و شناخت نادرست و شناختی اجتماعی‌ها آن را نوعی رفتار اجتماعی آموخته‌شده نتیجه تعامل بین ویژگی‌های شخصی، محیطی، رفتاری تفسیر می‌کنند. در کنار اینها، نظریه‌های منفرد دیگر مانند نظریه ناکامی - پرخاشگری در نظر گرفته می‌شود. این تنوع تفسیری در مورد سایر پدیده‌ها نیز دیده می‌شود و کاربرد روان‌شناسی را در تحلیل تاریخی با تردید مواجه ساخته است.

با این حال، «بیوگرافی روان‌شناختی»^۲ و «روان‌تاریخی»^۳ را می‌توان نماد بهره‌گیری از مفاهیم روان‌شناسی در تحلیل تاریخ، و نظریه تاریخی فرهنگی و یگوتسکی در مورد رشد و رفتار انسان را نماد بهره‌گیری از تاریخ در تحلیل روان‌شناختی دانست.^۴

بیوگرافی روان‌شناختی، در قالبی روایتی، اثرگذاریِ حوادث مهم زندگی در شکل‌گیری شخصیت و رفتار افراد مهم با هدف فهم الگوهای ثابت و پایدار کنش را مورد بررسی قرار می‌دهد (بنی‌جمال، ۱۳۸۸؛ ص ۶۵). بیوگرافی روان‌شناختی با مطالعه فروید با عنوان «داوینچی و یک خاطره از کودکی‌اش»^۵ شروع شد و با کارهای دیگران از جمله

1. Fuchsmann

2. psychobiography

3. psychohistory

۴. روان‌تاریخی و بیوگرافی روانی متفاوت از «روان‌شناسی سیاسی» (political psychology) است. روان‌شناسی سیاسی به عنوان «کاربرد روان‌شناسی انسانی برای مطالعه سیاست» (Sears, Huddy, & Jervis, 2003) و «استفاده از روان‌شناسی برای تبیین گستره‌ای از رفتار سیاسی از رفتار رأی‌دادن تا رقابت هسته‌ای و از سیاست‌های نژادی تا نسل‌کشی» (Cottam et al, 2010) تعریف شده است. در روان‌شناسی سیاسی مقوله‌هایی مانند روابط بین‌الملل، رفتار سیاسی توده مردم، روابط درون گروهی و تغییرات سیاسی، رسانه‌های جمعی و ادراک نامزدها، ایدئولوژی و عقاید عمومی، تصمیم‌گیری، پیشداوری و تنوع، تعارض، خشونت، انتقال سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرند. روان‌شناسی سیاسی اگرچه ریشه‌های روان‌تحلیل‌گری دارد اما بیشتر به سمت روان‌شناسی تجربی^۴ رفته است. علاقه به افکار اتخاذ شده از فروید فراتر از دهه ۱۹۶۰ نرفته است. اما روان‌تاریخی نتوانسته به سمت روان‌شناسی تجربی برود. پس روان‌تاریخی چه چیزی را مطالعه می‌کند؟

5. Leonardo da Vinci and a Memory of His Childhood

«حقیقت گاندی»^۱ و «مرد جوان؛ لوتر»^۲ اریکسون تداوم یافت (رونیان، ۱۹۸۸؛ ص ۴).^۳ در واقع بیوگراف‌های روانی با استفاده از نظریه‌های روان‌شناختی نشان می‌دهند چگونه کاراکتر روان‌شناختی افراد می‌تواند رویدادهای سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد. نگارش بیوگرافی‌های روان‌شناختی افراد مهم با تأسی از دیدگاه‌های فرویدی تا سال‌های ۱۹۶۰ تداوم یافت و با آغاز شدن انتقادات به رویکرد روان‌تحلیل‌گری، به نظر می‌رسد «بیوگرافی روان‌شناختی» به «روان‌تاریخی» تغییر مسیر داده باشد.

رونیان (۱۹۹۳، ص ۳۶) روان‌تاریخی را استفاده آشکار از روان‌شناسی رسمی یا نظام‌مند در تفسیرهای تاریخی تعریف کرده است و معتقد است این استفاده می‌تواند شامل بهره‌مندی از سنت روان‌تحلیل‌گری بشود و یا نشود. زالوتا^۴ (۲۰۰۱؛ ص ۱) با تأکید بیشتر بر روان‌تحلیل‌گری، روان‌تاریخی را استفاده از روان‌شناسی به معنای وسیع آن و استفاده از روان‌تحلیل‌گری به معنای خاص آن برای مطالعه گذشته تاریخی تعریف کرده است و معتقد است استفاده از روان‌تحلیل‌گری در مطالعه تاریخ، فهم ما را از پویایی‌های گذشته غنی‌تر ساخته و ابعاد جدیدی به چشم‌انداز ما از فرایندهای تاریخی اضافه می‌کند. بهره‌مندی از روان‌تحلیل‌گری به عنوان یک چارچوب نظری برای تحلیل تاریخی در برخی دیگر از تعاریف روان‌تاریخی آمده است که از آن جمله می‌توان به پاولز^۵ (۲۰۱۲، ص ۱۰۲) اشاره کرد. با این حال به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر تعریف از روان‌تاریخی تغییر ماهوی داده است. انجمن روان‌تاریخی^۶ (۲۰۱۶)، آن را علم انگیزش تاریخی^۷ دانسته است که بینش‌های روان‌درمانی^۸ را با روش‌شناسی پژوهشی علوم اجتماعی ترکیب می‌کند تا به درک درستی از ریشه‌های رفتار سیاسی و اجتماعی گروه‌ها و ملت‌ها [و نه افراد] در گذشته و حال پی برده شود. بر این اساس، تحول روان‌تاریخی را می‌توان متأثر از تسلط

1. Gandhi's Truth

2. Young Man Luther

۳. برای مرور پیشینه ابتدایی روان‌تاریخی به رونیان، ۱۹۸۸ صص ۱۲ تا ۲۰ مراجعه کنید.

4. Szaluta

5. Pawelec

۶. نقل از وب سایت انجمن روان‌تاریخی (The association for psychohistory) به آدرس

<http://psychohistory.com/>

7. historical motivation

8. psychotherapy

رویکردهای روان‌شناختی به دو دوره زمانی تقسیم کرد: در دوره نخست یک رابطه عمیق بین روان‌تاریخی و روان‌تحلیل‌گری وجود داشته است اما این رابطه تبدیل به یک تنش عمیق شده و دوره دوم روان‌تاریخی را شکل داده است.

۳. دوره نخست: پیوند روان‌تاریخی با روان‌تحلیل‌گری

گفته شده است در تعاریف اولیه از روان‌تاریخی تأکید زیادی بر کاربرد روان‌تحلیل‌گری در تبیین شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی شده است. لیولد دموس^۱ (۱۹۸۲، ص ۵۳) و پائول الوویتز^۲ (۲۰۰۹، ص ۲) ماده موضوعه روان‌تاریخی را موضوعاتی از قبیل تاریخچه کودکی، بیوگرافی روانی، مکانیسم‌های دفاعی و رویاها و خلاقیت شخصیت‌های تاریخی دانسته‌اند. بر این اساس، عمده تولیدات این رشته نیز متکی به دیدگاه‌های فروید و یا پیروان او مانند اریکسون، هورنای و آدلر بوده است. برای مثال در ایران برزگر (۱۳۸۳) با بهره‌گیری از مفاهیم کلیدی رویکرد روان‌تحلیل‌گری به تحلیل شخصیت مظفرالدین‌شاه قاجار و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های روان‌تحلیل‌گران متأخر مانند هورنای و آدلر به ترتیب به تحلیل تصمیمات سیاسی ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۸۹) و آقا محمدخان قاجار (۱۳۸۷) و طاهری (۱۳۸۹) مبتنی بر نظریه هورنای به تحلیل شخصیت محمدرضا پهلوی پرداخته است.

برزگر (۱۳۸۳) ضمن بررسی سفرنامه‌های مظفرالدین‌شاه معتقد است وی در دوره طولانی ولیعهدی‌اش به جای کسب تجربه سیاسی و کشورداری به طور مداوم از سوی پدر به بی‌کفایتی متهم و به وی با نگاهی تحقیرآمیز نگریسته می‌شد. این موضوع باعث شده است پس از رسیدن به قدرت آمال و آرزوهایش را در وضعیت پدر ببیند و از طریق مکانیسم روانی «همانندسازی» از رفتار پدر تقلید نماید «... بعدها در دوره شاهی الگوی پدر در ناخودآگاه وی قرار گیرد و به شکل‌های گوناگون بکوشد از ناصرالدین شاه تقلید کند» (برزگر، ۱۳۸۳، ص ۸۶). ایشان مظفرالدین شاه را دارای ضعف آگو^۳ دانسته و معتقد است

1. Liyold deMause

2. Paul Elovitz

3. ego

افرادی که با توارث و نه شایستگی ذاتی به قدرت می‌رسند دارای این ضعف اساسی هستند و شاخصه‌های آن را مواردی مانند تأثیر درباریان بر تصمیمات شاه دانسته است (همان، ص ۸۷). علاوه بر این، تمجید و تحسین‌های فراوان و خوشامدگویی‌ها و زنده‌بادگویی‌ها و مانند آن، که مظفرالدین شاه در سفرنامه‌های خود به آنها اشاره کرده است، را نشانه خودشیفتگی (همان، ص ۸۴)، اصرار بر دریافت نشان زانوبند از پادشاه انگلستان به مثابه کودکی که اصرار به خواستن چیزی دارد را نشانه تثبیت «بزرگسال نابالغ» (همان، ص ۸۶) و چشم‌چرانی را نشانه تخلیه روانی از طریق ارضاء افراطیِ غریزه جنسی (همان، ص ۸۸) در مظفرالدین شاه دانسته است.

برزگر (۱۳۸۷، صص ۵۰ تا ۷۰) زندگی آغا محمدخان قاجار را شاهد اعتبار و درستی نظریه آدلر دانسته و با اسناد تقریباً تمامی تصمیمات آغامحمدخان به عقده اختگی وی، معتقد است ایشان دارای من (اگوی) قوی‌تر و فرامن (سوپراگو) ضعیف بوده و به همین دلیل اراده خویش را بر دیگران تحمیل می‌کرد و کاستی لذت‌جویی‌های جنسی خود را در کام‌جویی‌های سیاسی و لذت فرمان‌دادن به دیگران و مشاهده اطاعات بری از خویش جبران می‌کرد (همان، ص ۲۴). وی معتقد است به همین دلیل آغا محمدخان به حیظه و ظایف اهل قلم نیز وارد می‌شد و آنجا نیز دخالت می‌کرد و خود رأساً اداره امور را مانند نظارت بر جمع‌آوری مالیات را برعهده می‌گرفت (همان، ص ۲۵). به دلیل خواجگی، بهترین سرگرمی آغا محمدخان خواندن و نوشتن بود (همان، ص ۲۶)، و همچنین در اثر اخته‌شدن در دوره کودکی و اسارت در شیراز و توجه به نقص جسمی خود در موقعیت پادشاهی، همه توجهِش را به اهل شمشیر یعنی سپاهیان‌ش معطوف می‌کرد، چرا که آنها را در دستیابی به اهدافش تعیین‌کننده‌تر می‌دانست. او تحت تأثیر پیامدهای خواجگی شیوه خاص و منحصر به فردی را در تشریفات سلطنتی ایجاد کرده بود و برای مثال اجازه نمی‌داد کسی از رعیت به صورتش بنگرد (همان، ص ۲۸). انتقام‌کشی و خشونت او با تحریک عقده اختگی در وی مرتبط بوده و مردم کرمان را به این علت قتل عام و کور کرد، چون خواجگی او را وسیله ناسزاگویی قرار داده بودند (همان، ص ۲۹). بی‌رحمی و خشونت بی‌حد را مرتبط با اختگی دانسته و آن را باعث تشفی خاطر روانی و عقده‌های

سرکوب شده و ارضاء نشده وی می‌دانست و آن را ابزاری برای نشان دادن توانایی و لیاقت و قدرت اداره کشور به‌رغم خواجه‌گی می‌پنداشت تا بتواند شکاف تصور ذهنی مردم و نخبگان از خواجه‌بودن افراد و واقعیت عینی و توانایی شایستگی آغا محمدخان را پر کند. نظیر چنین تفاسیری در جودی سفیدان و کریمی (۱۳۹۱) نیز آمده است.

برزگر (۱۳۸۹) اضطراب اساسی دوران کودکی و اضطراب جانشینی دوره ولیعهدی در کنار دغدغه بقا را عوامل اصلی شخصیتی ناصرالدین شاه قاجار دانسته است. وی معتقد است بی‌توجهی به ناصرالدین شاه در سایه روابط سرد پدر و مادر، ویژگی تربیتی دوره کودکی ناصرالدین شاه بوده است که منجر به اضطراب اساسی در وی شده است. همچنین فقدان رابطه و یا رابطه سرد با پدر، تولد فرزندی دیگر، شایعه حرامزادگی، فقدان حامی داخلی و دخالت خارجی منجر به تاکتیک‌های مهرطلبی و انزواطلبی شده است.

طاهری (۱۳۸۹) آزار و اذیت همسالان در مدرسه به‌واسطه احساس کهنتری، کمبودهای عاطفی به‌واسطه دوری زود هنگام از خانواده، تغذیه مادی اطرافیان خود به‌واسطه عقده طردشدگی در دوران کودکی، تناقض رفتاری در امور مذهبی و حکمرانی به‌واسطه اضطراب اساسی، نیاز به محبت و مورد تأیید واقع شدن و نیاز به داشتن قدرت، به‌واسطه کمبود محبت در کودکی و سبک فرزندپروری مستبدانه و خودشیفتگی ناشی از خشونت و تحقیرهای گذشته را عامل روان‌شناختی تصمیمات سیاسی پهلوی دوم دانسته است.

۴. ارزیابی و نقد رویکرد دوره نخست

بهره‌گیری از روان‌تحلیل‌گری برای تحلیل تاریخی، آن‌گونه که در بالا آمده است، هم از منظر روش‌شناختی و هم از منظر تفسیری مورد نقد جدی است. از منظر روشی به نظر می‌رسد که تحلیل روان‌تحلیل‌گرایانه افرادی که در قید حیات نیستند با دشواری صورت گیرد، چرا که روش جمع‌آوری اطلاعات در این رویکرد، مصاحبه بالینی با افراد است و روان‌شناس تلاش می‌کند با بهره‌گیری از تکنیک‌هایی مانند تداعی آزاد، تحلیل رویاها، تحلیل لغزش‌های کلامی و مانند آن، فرد را نسبت به تعارض‌های ناهشیار خود آگاه سازد؛ اما عمده بهره‌گیری روان‌تاریخدان‌ها از مفاهیم روان‌کاوی در مورد شخصیت‌هایی صورت

گرفته است که سال‌ها از مرگ آنها گذشته و به نظر می‌رسد تجارب شخصی، اعتقادات و ارزش‌های پژوهشگر می‌تواند در چنین تحلیل‌هایی راه یابد. به عبارت دیگر، پژوهشگر خود را در ذهن شخصیت تاریخی‌ای قرار می‌دهد که آن را مطالعه می‌کند. این موضوع از این رو نیز اهمیت زیادی دارد که اساساً روان‌تحلیل‌گری یک «روان‌شناسی بد» است و ماهیت آن را نگاه آسیب‌شناسانه^۱ تشکیل می‌دهد. کاربرد نگاه آسیب‌شناسانه ایجاب می‌کند که شخصیت تاریخی مورد نظر به صورت مستقیم مشاهده و مورد مصاحبه بالینی قرار گیرد.

علی‌رغم این مشکلات روش‌شناختی، اگر بپذیریم تحلیل روان‌تحلیل‌گرایانه‌ی تاریخ مشروعیت دارد، هنوز هم مشکلات تفسیری وجود خواهد داشت. چرا که آیتم‌ها یا موادی که فرایندهای تاریخی یا بیوگرافیک پیشنهاد می‌دهند تنها یک آیتم یا ماده خام هستند و بدون تفسیر، کمک چندانی نخواهند کرد. در اینجا یک طرح‌واره تفسیری براساس تجربیات بالینی و یا نظریه‌ای محقق ورود پیدا می‌کند و منجر به معناسازی در مورد فهم شخصیت و رفتار دیگری می‌شود. در واقع فاصله بین حقیقت بیوگرافیک و تفسیر روان‌شناختی است که خطر و دام تفسیری روان‌تاریخی را فراهم می‌آورد. باید توجه داشت داده‌هایی که براساس آنها یک روان‌تحلیل‌گر به بررسی می‌پردازد در پشت حجاب محتوای آشکار آنها پنهان هستند و هرگونه بررسی می‌بایست با پیوند مجموعه‌ای گشتالتی از حقایق، نظریه‌ها و واکنش‌ها و رفتارها صورت پذیرد و صرف اتکاء به یک رفتار واحد نمی‌تواند یک تفسیر روان‌تحلیل‌گرایانه پیچیده‌ای را ممکن سازد.

حذف و یا تأکید کمتر بر جنبه‌هایی که متناسب با فرضیه‌های تعیین شده نیستند، یکی دیگر از مشکلات تفسیری است. برای مثال، احساس حقارت مرتبط با نقایص جسمانی، مفهومی بسیار اولیه در نظریه آدلر بوده است و آدلر بعدها با اصلاح این ادعا معتقد بود که احساس حقارت مفهومی است عام که همهٔ کودکان نسبت به بزرگسالان اطراف خود دارند. ضمن آنکه احساس حقارت را نشانه ضعف نمی‌دانست بلکه یک نیروی انگیزشی قلمداد می‌کرد که می‌تواند افراد را وادار به پیشرفت سازد. آدلر معتقد بود احساس حقارت

1. pathological

زمانی تبدیل به عقده حقارت می‌شود که فرد نتواند حقارت‌های معمول خود را جبران کند (ناصری و رئیس، ۱۳۸۶؛ ص ۵۶). بر این اساس، به نظر می‌رسد آغا محمدخان به پادشاهی رسیده بود و نیل به چنین جایگاهی نمی‌توانست باعث تبدیل احساس حقارت وی به عقده حقارت و تصمیمات آتی وی شود. مشکلات ناشی از انتخاب داده‌ها و پیشنهاد پیوندهای نادرست بین رویدادها از دیگر مشکلات تفسیری است که می‌توان به آنها اشاره کرد. به یاد داشته باشیم که رویکرد روان‌تاریخدان‌ها، انجام آن با قدرت اکتشافی پایین است. علاوه بر این، کاربرد الگوهای آسیب‌شناسانه دشواری‌هایی را با خود به همراه می‌آورد (میسنر، ۲۰۰۳^۱، ص ۱۸۴).

در مجموع به نظر می‌رسد استفاده از روان‌تحلیل‌گری در تحلیل تاریخی را می‌توان دارای مشکلات زیر دانست: (۱) به واسطه ماهیت اندیشه‌ای رابطه تجربه کودکی با رفتار بزرگسالی، نمی‌توان بین این دو یک رابطه علی‌قائل بود. (۲) در چنین تفسیرهایی فرایندهای بزرگ‌تر و بااهمیت‌تر تغییرات تاریخی در دین، اقتصاد، سیاست جامعه و مانند آن نادیده گرفته شده است. (۳) گرفتن نتایج قوی از داده‌ها و اطلاعات ضعیف. (۴) محدود کردن جنبه‌های روان‌شناختی و شخصیتی افراد به ابعاد آسیب‌شناختی. (۵) توجه بیش از حد بر تجربه‌ها و رویدادهای ناخوشایند دوران کودکی و بی‌توجهی به کلیت زندگی فرد. همین ضعف‌ها باعث شده است در تفسیرهای تاریخی این‌چنینی، عمدتاً مفاهیم مشابهی در مورد شخصیت‌های مختلف مشاهده کنیم. مفاهیمی مانند خودشیفتگی، ضعف‌های عاطفی دوران کودکی، نابهنجاری جنسی، محرومیت‌ها و حقارت‌های کودکی و مانند آن مفاهیمی هستند که در تحلیل شخصیت مبتنی بر رویکردهای روان‌کاوی در مورد شخصیت‌های بسیاری به کار برده می‌شود. برای مثال در تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستان‌های غلامحسین ساعدی نیز نظیر چنین مفاهیمی به خوبی دیده می‌شود و مثلاً تفسیر روان‌شناسی شخصیت سیده خانم داستان گدا که شخصی مهرطلب تفسیر شده است بسیار مشابه مهرطلبی ناصرالدین شاه است (رجوع کنید به شاکری و بخشی، ۱۳۹۴).

۵. دوره دوم: پیوند روان‌تاریخی با روان‌نسلی^۱ و روان‌تحلیل‌گری

به نظر می‌رسد مشکلات ذکر شده در مورد روان‌تحلیل‌گری موجب ظهور رویکرد دوم شده است. در دوره دوم دموس (۲۰۰۲، ص ۷۷) با تأکید بر اهمیت تاریخچه کودکی افراد معتقد است تغییر در فرزندپروری^۲ به‌پیش‌برنده تغییرات اجتماعی است و نگرش‌ها و رفتارها در مورد کودک، تاریخ را شکل می‌دهد. وی معتقد است سیر تکاملی فرزندپروری دوره کودکی، انگیزه اصلی در تاریخ انسان است و به عنوان بخشی از نظریه‌اش تاریخ انسان را به ۶ سبک فرزندپروری تقسیم می‌کند. (۱) دوره نوزادکشی^۳ تا قرن چهارم پس از میلاد؛ در این دوره دموس دو زیرمرحله را مشخص می‌کند: مرحله نخست با نرخ بسیار بالای نوزادکشی، زنا‌ی با محارم، قطع عضو بدن، تجاوز جنسی به کودک، شکنجه و کنار گذاشتن هیجانی به‌وسیله والدین مشخص شده است. پدر به عنوان یک مراقب واقعی بسیار ناپخته بوده است و در سال‌های اولیه به لحاظ هیجانی کاملاً غایب بوده است. ازدواج دختران قبل از بلوغ مرسوم بوده است و قربانی کردن کودک در جوامع اولیه وجود داشته است. در زیر مرحله دوم، نرخ نوزادکشی همچنان بالا بوده و تجاوز جنسی به کودک هنوز معمول بوده است. پدر درگیری بیشتری در آموزش اجتماعی کودکان بزرگ‌تر پیدا می‌کند. سوءاستفاده از کودک کمتر منفعلانه بوده و بیشتر برای کنترل و نظم بوده است و کودک خواهان حمایت خانواده بوده است.

(۲) دوران رهاسازی،^۴ از قرن ۴ تا قرن ۱۳؛ در این دوره این تصور شکل می‌گیرد که کودک هنگام تولد و یا حتی قبل از آن دارای روح است و به همین دلیل سقط جنین بحث‌برانگیز می‌شود. مسیحیان اولیه، نوزادکشی را با رهاسازی هیجانی و بدنی عوض می‌کنند و با استفاده گسترده از پرستار (دایه)، شیردهی رضاعی و فرستادن کودک برای خدمتکاری، عمل لواط با پسر بچه‌ها ادامه می‌یابد و تجاوز و سوءاستفاده از دختران گسترده می‌شود. تصور می‌شود که کودک بد متولد شده است.

1. psychogenic
2. childrearing
3. infanticidal mode
4. abandoning

۳) دوران دو سوگرایی^۱، از قرن ۱۳ تا قرن ۱۷؛ این مرحله مستلزم توانایی حفظ دوسوگرایی عشق و نفرت بوده است. تجاوز به کودک غیرقانونی شمرده شد، رفتن به مدرسه و مراقبت پزشکی از کودک و قوانین حمایت از کودک توسعه یافت و نخستین حرکت‌ها در زمینه حقوق کودک شروع شد. اغلب مادران هنوز به طور هیجانی نوزادان خود را طرد می‌کردند و پرستاری همراه با تنبیه بدنی و تغذیه با پستانک^۲ هنوز گسترده باقی ماند. تنقیح به طور معمول مورد استفاده قرار گرفت و از خجالت‌دادن^۳ به‌عنوان یک روش مهم انضباطی استفاده شد.

۴) دوران ناخواندگی^۴، قرن ۱۸ (شروع از قرن ۱۷)؛ در این دوره طرح‌ریزی والدین^۵ تا حدودی کاهش یافت و کودک بیش از اینکه در قنناق گذاشته شود اجازه خزیدن پیدا کرد و نظم کودک از طریق کنترل کردن ذهن و احساسات درونی کودک شایع شد. همدلی اولیه آغاز گردید، ارتقاء عمومی در سطح مراقبت شروع شد و منجر به کاهش سطح مرگ و میر کودک گردید و این با تولد کمتر و سرمایه‌گذاری فیزیکی و هیجانی بیشتر برای هر کودک همراه شد. در نتیجه فرزندپروری بهتر، ازدواج‌های مرتب arranged marriages و ضرب و جرح همسر کاهش یافت و عشق همسری مورد اعتماد و همراهی^۶ آغاز شد. این به توانایی کودک در شناسایی والدین با عشق کمک کرد. والدین در این دوره به طور فعال قاشق‌های چوبی، لوله پلاستیکی، چوب‌لباسی، دستان باز و دیگر الگوهای انضباطی خشن را برای تنبیه آنچه که آنها به عنوان بدرفتاری در کودک و نوزاد تشخیص می‌دادند به کار بردند.

۵) دوران جامعه‌پذیری^۷، قرن ۱۹ تا اواسط قرن بیستم؛ در این دوره تعداد کودکانی که اغلب زنان به دنیا می‌آوردند از هفت یا هشت به چهار و یا سه کاهش یافت. محدودیت تولید مثل، والدین را قادر می‌ساخت که از هر کودک مراقبت بیشتری به عمل آورند.

-
1. ambivalent
 2. pap feeding
 3. shaming
 4. intrusive
 5. parental projection
 6. companionship
 7. socializing

هدف آنها کم‌کم تزریق کردن آرزوها و اهداف خودشان به بچه‌هایشان بوده است تا حمایت از فردی‌سازی هر کودک. در این دوره دستکاری‌های^۱ روان‌شناختی، با دست به کفل زدن و روش‌های تنبیهی دیگر، خجالت‌دادن، محرومیت و منع کردن^۲ هنوز مورد استفاده بوده است، اما به کودک احترام و مراقبت بیشتری نسبت به همه دوره‌های قبل داده می‌شد. دختران جوان اجازه داشتند که آموزش، شغل و زندگی جنسی خود را داشته باشند. مادران شروع به لذت‌بردن واقعی از مراقبت از نوزادان و کودکان خود کردند. بعضی از پدران شروع کردند به مسئولیت‌پذیری بیشتر، بازی کردن با کودکان، مراقبت و آموزش به فرزندان خود. الگوی اجتماعی کردن محصول دنیای صنعتی شده بود، ارزش‌های ملی‌گرایانه و دموکراسی به ارزش‌های جدید بسیاری از مردم تبدیل شد. اصلاح سوءاستفاده از کودکان منجر به افزایش اجتماعی کردن و کاهش نیاز به وفاداری به یک رهبر مقتدر شد.

۶) دوران کمک‌رسانی،^۳ از اواسط قرن بیستم تاکنون؛ دوره کمک‌رسانی شامل این فهم است که نقش اصلی والدین، کمک کردن به هر کودک برای رسیدن به اهدافش در هر مرحله از زندگی است، بیش از آنکه در اهداف بزرگسالی اجتماعی شود. مادر و پدر از نوزادی با کودک درگیر خواهند بود. نتیجه این خواهد بود که روان‌طبقه psychoclass نسبت به دوره‌های دیگر همدلی^۴ بیشتری با دیگران خواهد داشت. برای نخستین بار، والدین پرورش‌فرزند را نه به‌عنوان وظیفه بلکه به‌عنوان لذت انجام می‌دهند. هم مادر و هم پدر ممکن است به‌طور برابر با کودک از نوزادی درگیر شوند و والدی یا والدین و مراقب کودک را ترغیب می‌کنند که بیشتر فردی^۵ شده شود.

دموس (۲۰۰۲، ص ۲۵۱) معتقد است والدین از هر یک از شش روان‌طبقه در اغلب جوامع مدرن امروزی وجود دارند و هنگامی که روان‌طبقه‌های پیشرفته، تلاش می‌کنند نوآوری در دنیای سیاسی پر هرج و مرج همراه با عدم تحمل را باب کنند، واکنش و

1. psychological manipulation
2. withholding
3. helping mode
4. emphatic
5. individuated

سرکوب در پی خواهد داشت. در این شرایط از سوی روان‌طبقه‌های برجسته قبلی مقاومت وجود خواهد داشت و بین آنهایی که تلاش می‌کنند به عقب برگردند و زمان قبلی را تصور می‌کنند و آنهایی که دنبال آگاهی و شرایط جدید هستند تعارض به وجود خواهد آمد. احساس وحشت و نگرانی عمیق زمانی پیدا خواهد شد که حل تنش بین گرایش به عقب‌روی و جلو روی با شکست مواجه شود.

در تاریخ‌نگاری‌های با رویکرد روان‌تاریخی تلاش شده است از نظریه دمواس استفاده شود. برای مثال دمواس (۲۰۰۸) خود در مقاله‌ای به بررسی ریشه‌های کودکی جنگ جهانی دوم و واقعه هلوکاست پرداخت. او در توصیف ویژگی‌های خانواده‌های ساکن در اروپای مرکزی در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم معتقد است (دمواس، ص ۳ تا ۱۲) طی آن سال‌ها والدین به روشنی خشم خود را علیه فرزندان دختر نشان می‌دادند. هنگامی که فرزند دختر متولد می‌شد، هم از سوی پدر و هم از سوی مادر نادیده گرفته می‌شد، پدران غالباً گزارش می‌کردند که نوزاد دختر خود را روی رختخواب و به سمت مادر پرت می‌کردند، به طوری که خطر شکستن ستون فقرات آنها وجود داشت. نتیجه چنین رفتارهایی نرخ بیشتر مرگ و میر نوزادان دختر و در نتیجه بالا بودن نرخ پسران در مقایسه با دختران در نواحی اروپای مرکزی طی آن سال‌ها بوده است. در کنار آن، شیر دادن نوزادان ناکافی بوده است به طوری که نرخ مرگ و میر نوزادان اعم از دختر و پسر در پروس ۲۱ درصد و در باواریا ۵۸ درصد بوده است. بر این اساس در پایان قرن ۱۹ حدود نیمی از نوزادان تازه متولد شده توسط مادران خود رها می‌شدند. افرادی که در آن سال‌ها شاهد خانواده‌های آلمانی بودند معتقد بودند بسیار نادر بوده است که یک خانم آلمانی به فرزند خودش غذا بدهد. کودکان تاریخچه سوءاستفاده از خود را خیلی زود و در حقیقت طی سال‌های جنینی شروع می‌کردند؛ جایی که مادر روزانه الکل مصرف می‌کرد و مردان به طور معمول همسران باردار خود را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. نوزادها در مدفوع و ادرار خود رها می‌شدند و هرگز شسته نمی‌شدند. نتیجه غوطه‌ور شدن نوزادان در شپش و دیگر حشرات موذی بود و والدین فرزندان خود را «شپش»^۱ و «خورندگان بی‌فایده»^۲ می‌نامیدند،

1. lice

2. useless eaters

چرا که آنها تا زمانی که بزرگ‌تر نمی‌شدند به کار خانواده کمک نمی‌کردند و به همین دلیل هم بندرت چیزی بدون توصیه پدر خود می‌خوردند. برای اینکه خورندگان بی‌فایده یک لقب طولانی مدت برای آنها نباشد خیلی زود به عنوان خدمتکار یا کارآموز به خانه‌های دیگران فرستاده می‌شدند و کتک‌زدن خدمتکاران و کارآموزان امری شایع بوده است. گریه نوزاد صرفاً یک جیغ تفسیر می‌شد و مادر بندرت به آن پاسخ می‌داد و یا نوزاد خود را در بغل نگه می‌داشت و پس از چند شب نوزاد می‌فهمید که جیغ‌هایش تأثیری ندارد و ساکت می‌شد. ماهیت واقعی کودک گناهکار دیده می‌شد و کتک‌زدن اصلی‌ترین راه برای نادیده گرفتن و سرکوب کردن اراده آزاد کودک بوده است. کتک‌زدن نیز خیلی زود و حتی در دوره نوزادی شروع می‌شد. روش‌های تنبیهی دیگر نیز به عنوان مکمل کتک‌زدن مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای مثال کودکان روی آهن‌های داغ گذاشته می‌شدند یا برای تمام شب و یا مدت طولانی به تختخواب بسته می‌شدند و مانند آن.

دموس (۲۰۰۶، صص ۲۰۵-۲۱۴) با شرح این ویژگی‌ها معتقد است افرادی که خودکشی می‌کنند صدایی در درون آنها به آنان یادآوری می‌کند که بد هستند و به خاطر این بد بودن خود را مجازات می‌کنند. همانند خودکشی، ملت‌هایی که مرتکب نسل‌کشی می‌شوند صدایی در درون آن ملت‌ها به آنها می‌گوید که بد هستند و در واقع به مجازات خودشان می‌پردازند. به عبارت دیگر، برخلاف نظریه‌های جنگ، نسل‌کشی پرخاشگری نیست بلکه پیامد ترس‌های انباشته شده از درماندگی در کودکی است. صداهایی که به آنها می‌گوید بکشید ریشه در دوران کودکی و با شبکه ترس‌های اولیه ارتباط دارد. ویژگی‌های گناه‌آلود نسبت داده شده به یهودیان، تکرار کیفیت‌های گناهکارانه‌ای بوده است که والدین آلمانی به طور معمول نسبت به فرزندان خود داشته‌اند. رابطه نیرومند کودکی سوءاستفاده شده با راه حل نظامی به عنوان عملکرد بعدی و سطح خشونت در حل تعارضات اجتماعی به خوبی مستند شده است. براساس یک رویکرد روان‌تحلیل‌گرایانه، افرادی که یک کودک مغفول و یا سوءاستفاده شده داشته‌اند از همه پیشرفت‌ها، موفقیت‌ها، آزادی‌ها و چالش‌های جدید می‌ترسند و اضطراب نابودی^۱ نشان می‌دهند.

هنگامی که این کودکی مغفول فراگیر باشد و بخش زیادی از جامعه را شامل شود، یک صدایی در درون جامعه خواهد گفت «خود بد» باید مجازات شود. براساس گزارش‌های تاریخی، خود هیتلر نیز سوءاستفاده‌های کشنده‌ای را که در خانواده‌های آلمانی و اتریشی مرسوم بوده متحمل شده است. هیتلر به تنگی و سختی قنناق می‌شد و پدرش مرتباً او را لگد و شلاق می‌زد، به گونه‌ای که هشیاری‌اش را از دست می‌داد. به نظر می‌رسد ترس از اینکه آلمانی‌ها در معرض لگدهای همسایگان قرار گیرند لگد و شلاق دشمنان را شکل داده است. هیتلر همانند همه نوزادان باواریایی زمان خود مرتباً گرسنگی می‌کشید و همین بر ترس‌های درازمدتش از گرسنگی قریب‌الوقوع آلمانی‌ها سایه افکنده بود. همین باعث شده بود هیتلر در آغاز کتاب خود توضیح دهد دلیل اینکه «آنها نیاز دارند سرزمین مادری خود را گسترش دهند» این است که «مادر آلمان بتواند نوزادان و فرزندانش را به خوبی تغذیه کند»؛ هراسی که در تمام نوزادان در قنناق پیچیده گرسنه‌مانده از آن دوران وجود داشت. دموس در ادعایی عجیب معتقد است هیتلر همانند بسیاری دیگر از کودکان باواریایی تا حدود شش سالگی در تخت خواب مادرش می‌خوابید و احتمال آمیزش جنسی با وی وجود دارد و به همین دلیل بوده است که هیتلر اغلب نگران آن بود که اسپرمش خون معشوقه‌اش را آلوده نسازد و به دنبال آن بوده است که وطنش را از دست یهودیانی که به آن تعرض کرده‌اند نجات دهد. این موارد با گروه - فانتزی^۱ سرزمین مادری قدرتمند همراه بوده است که قبل از همه‌ی جنگ‌ها و نسل‌کشی‌ها وجود داشته است. نمونه‌ای از این گروه فانتزی‌ها را می‌توان موارد زیر دانست: وقتی هیتلر به قدرت رسید مادران آلمان در خیابان‌ها رژه رفته و شعار می‌دادند «ما کودکان را به پیشوایمان هدیه داده‌ایم» و جوانان آواز می‌خواندند «ما به دنیا آمده‌ایم تا برای آلمان بمیریم». دموس معتقد است پاسخ همسایگان نازی‌ها به شروع جنگ نیز متأثر از دوران کودکی‌ای بوده است که آنها گذرانده بودند. اروپای شرقی مادرانی سوءاستفاده‌کننده‌تر و بی‌تفاوت‌تر از مادران آلمانی داشت. آنها نیز قنناق پیچیدن‌های سخت، گرسنگی کشیدن‌های متناوب، زنای با محارم، کتک خوردن، بردگی و تحقیر شدن را بیشتر از آلمانی‌ها تجربه کرده بودند و به

1. group fantasy

همین دلیل نیز نازی‌ها را ستایش کرده و آنها را همراهی کردند. آموزش و پرورش کودکان بریتانیایی فاقد قنடاق‌پیچ کردن و یا نزد دایه فرستادن بود، اما قبل از شروع آموزش عمومی برای مدتی بیگاری می‌کشیدند. تأکید اصلی در روش‌های تربیتی کودکان بریتانیایی کتک‌زدن برای «انضباط» به جای انزوای مطلق بوده است. انضباط بریتانیایی در واقع محدود به تحقیر شدن توسط بزرگ‌تران زورگو بوده است و به همین دلیل نیز آنها هیتلر ستودند و او را حیرت‌انگیز می‌دانستند. آنها تربیت شده بودند که زورگویی را بپذیرند و به همین دلیل نیز صدها هزار مرد بریتانیایی پیش از آغاز جنگ شرکت در آن را نفی کردند. برای سال‌ها، کودکان و نه یهودیان قربانیان اصلی بودند که توسط نازی‌ها به قتل می‌رسیدند. هیتلر معتقد بود اگر در سال حدود یک میلیون کودک در آلمان متولد شود و هفتصد تا هشتصد هزار نفر از ضعیف‌ترین آنها حذف شود، نتیجه افزایش قدرت خواهد بود. براساس چنین تفکری، در اوایل سال ۱۹۳۷ حدود ۴۰۰ هزار کودک را که نقص عضو یا عقب‌ماندگی ذهنی داشتند بی‌فایده تشخیص داده و به شکل‌های مختلف پاکسازی کردند تا پیکره ملت آلمان پاک گردد. هرچه کودکان «خود-بد» بیشتری کشته می‌شدند، آلمانی‌ها بیشتر احساس پیوستگی با سرزمین مادری قاتل خود داشتند تا اینکه این احساس از کودکان خود-بد به یهودیان و سایر «نان‌خوران بی‌فایده» منتقل شد.

۶. نقد دوره دوم؛ پیوند روان‌شناسی تاریخ با روان‌شناسی تاریخی

در ارزیابی نظریه دموس، می‌بایست به این سؤال اساسی و قدیمی پاسخ داد که آیا تجارب دوران کودکی بر شخصیت و رفتار در بزرگسالی تأثیر دارد یا خیر، و در صورت مثبت بودن پاسخ، سازوکار این اثرگذاری چگونه است؟

اگرچه به خوبی مستند شده است که شرایط زندگی و کودکی اولیه تأثیر قابل توجهی بر مهارت‌های شناختی و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سلامتی بزرگسالی دارد اما در واقع شواهدی مبنی بر اینکه زندگی اولیه، صفات شخصیت را در بزرگسالی تحت تأثیر قرار دهد و یا آنچه می‌تواند قبل از آنکه آنها در بزرگسالی به پایداری برسند رشد آنها را

توسعه و یا مانع شود، وجود ندارد (آلملوند و همکاران،^۱ ۲۰۱۱؛ آلموند و کوری،^۲ ۲۰۱۱ ب و کوری و ووگل،^۳ ۲۰۱۳ نقل از کرووتیکووا و لیلور،^۴ ۲۰۱۵؛ ص ۲). این به دلیل دشواری در کنترل تجربی سایر متغیرهای اثرگذار و دشواری در تبیین و پیوند ویژگی‌های بزرگسالی با کودکی است. با این حال ارزیابی از نظریه دموس با بهره‌گیری از دیدگاه روان‌شناختی ویگوتسکی می‌تواند نقطه پیوند روان‌شناسی و تاریخ باشد. ویگوتسکی معتقد است برای پاسخ‌دادن به این سؤال اساسی که یک رفتار چیست و چگونه است، می‌بایست در پی کشف مبنا و اساس آن بود و تاریخ رشد آن را از گذشته تاکنون در نظر گرفت. رشد روانی انسان پدیدآیی چیزی نیست که قبلاً به صورت پتانسیل وجود داشته است بلکه در آن عوامل دیگری وجود دارند که اهمیت آنها بسیار زیاد است. به این صورت که در زمینه فرهنگ و تاریخ فرهنگی تغییراتی اتفاق می‌افتد، فرد به صورت فعال با این تغییرات برخورد می‌کند و فعالانه در پی سازگار شدن با آن و چیره‌شدن بر آنهاست و این برخورد، خود سرآغاز پدیدآیی تغییرات روانی جدیدی خواهد بود که نمی‌توانسته است به صورت پتانسیل از قبل وجود داشته باشد. در مطالعه‌ای نشان داده شد گروهی از ساکنان جنوب شرقی مکزیک، نوزادان را داخل پارچه بزرگی قرار می‌دهند که با طناب یا کمر بند بالاتر از سطح زمین نگه داشته می‌شود. کودک شیرخوار بندرت روی زمین است و معمولاً روی پای مادر یا در آغوش مادر است یا مادر او را به پشت خود می‌بندد و جابه‌جا می‌کند. برخلاف مادران آمریکایی، این گروه از مادران بندرت بچه‌هایشان را تشویق می‌کنند که رفتارهای حرکتی جدید انجام دهند و هنگامی که فرزندانشان حرکات تازه‌ای یاد می‌گیرند هیچ هیجان یا علاقه خاصی نشان نمی‌دهند. در مطالعات، این گروه از کودکان آرام‌تر و سازگارتر از کودکان آمریکایی بودند. در واقع شیوه‌های فرزندپروری این دسته از مادران مکزیکي واجد دو ویژگی مهم است: یکی جلوگیری از حرکت کودک و دیگری تمایل به مشاهده و پاسخ‌دهی و نه انجام رفتار. این ویژگی‌ها از طریق شیوه‌های فرزندپروری یکسان به نسل‌های بعد منتقل می‌شوند و موجب تداوم رفتار از نوزادی به بزرگسالی

-
1. Almlund et al
 2. Almond & Currie
 3. Currie & Vogl
 4. Krutikova & Lilleor

می‌شود (نیومن و نیومن، ۱۳۹۴؛ ص ۲۹۳). کروتیکووا و لیلور (۲۰۱۵) در مطالعه‌ای جالب به بررسی تجربی این موضوع پرداختند. آنها تأثیر تغییرات غیر قابل پیش‌بینی الگوی بارش‌های فصلی در زندگی اولیه را بر شکل‌گیری صفات شخصیت در بین خواهران و برادران در بزرگسالی مورد بررسی قرار دادند. آنها در مطالعه خود پس از کنترل متغیرهایی مانند روستا، سال تولد، اثرات خواهر برادری، ویژگی‌های فرزندپروری، صفت شخصیتی «خودارزیابی هسته‌ای»^۱ را در یک فاصله زمانی ۲۰ ساله با جزئیات مورد استفاده قرار دادند. این صفت شخصیتی درجه‌ای که یک شخص یک دیدگاه مثبت و حمایتی در مورد خودش و روابط شخصی‌اش با دنیا دارد را نشان می‌دهد. نتایج مطالعه آنها نشان داد تغییر در میزان بارش در دورهٔ رحمی یک اثر بلندمدت بر خودارزیابی در دوره بزرگسالی (۱۷ تا ۲۸ سالگی) داشته است. نتایج نشان داده است ۱۰ درصد افزایش یا کاهش در میزان بارش، یک تأثیر ۰/۰۸ انحراف استاندارد بر میانگین بلندمدت خودارزیابی داشته است. با این حال این مطالعه هیچ‌گونه شواهدی مبنی بر اثر دائمی میزان بارش در دوره قبل یا بعد از رحمی نشان نداده است.

ضعف دومی که همچنان در دوره دوم نیز تداوم داشته است همان تأکید مجدد بر «روانشناسی بد» است. در روان‌تاریخی دموس، همچنان روان‌شناسی بد را در قالب عقده‌های کودکی ولی این بار با مفاهیمی متفاوت تر مشاهده می‌کنیم.

در مجموع اثر متقابل و متعامل رویدادهای تاریخی بر رشد و شخصیت انسان و نیز ویژگی‌های شخصیتی رهبران سیاسی بر رویدادهای تاریخی دارای مبانی نظری قوی اما فاقد مبانی پژوهشی نیرومند به نظر می‌رسد، با این حال می‌توان این ادعا که کاربرد روان‌شناسی در تحلیل تاریخی انکارناپذیر است را پذیرفت، ولی به نظر می‌رسد این پذیرش می‌بایست با رعایت برخی ملاحظات باشد.

نتیجه‌گیری

تفسیر روان‌شناختی به‌مثابه رویکرد و روش در کشف معانی متکثر و عمیق از پدیدارهای تاریخی به عنوان ماده خام امری جدید و اجتناب‌ناپذیر است، به گونه‌ای که تبیین تصمیم و عمل رهبران و شخصیت‌های تاریخی و در نتیجه رویدادهای تاریخی، بدون تحلیل و شناخت ویژگی‌های روان‌شناختی آنان ناممکن می‌نماید. با این حال اگرچه بسیار دشوار است اما می‌بایست تلاش کرد. این تبیین باید از حیث روش‌شناسی روان‌شناسی علمی امروز، نظام‌مندتر بوده و تبعیت کافی از استانداردهای علمی را داشته باشد. تاکنون یکی از مهم‌ترین زمینه‌های روان‌شناختی مورد استفاده در تاریخ، «شخصیت» به عنوان یکی از ویژگی‌های روان‌شناختی رهبران تاریخی بوده است. به‌طور کلی منابع اطلاعات درباره شخصیت را می‌توان به الف) روش‌های خودگزارش‌دهی مانند مصاحبه ب) گزارش مشاهده‌گر، ج) آزمون‌های استاندارد و د) داده‌های مبتنی بر پیامدهای زندگی تقسیم کرد. داده‌های مبتنی بر پیامدهای زندگی،^۱ اطلاعاتی هستند که می‌توان آنها را از رویدادها و پیامدهای زندگی فرد که در دسترس عموم قرار دارند، به دست آورد؛ برای مثال ازدواج، طلاق، تفریحات، دست‌نوشته‌ها و سخنرانی‌ها از جمله این ماده‌های در دسترس عموم هستند. روان‌شناسان شخصیت از داده‌های خودگزارش‌دهی و داده‌های مبتنی بر مشاهده برای پیش‌بینی پیامدهای آتی زندگی استفاده کرده‌اند. برای مثال کسپی، الدر و بم^۲ (۱۹۸۷) نقل از لارسن و بس^۳، (۲۰۱۰) براساس مصاحبه‌های بالینی با مادران کودکان ۸، ۹ و ۱۰ ساله مقیاس‌های سنجش خلق بد^۴ ساخته بودند. آنها سپس این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که آیا آنچه در کودکی به دست آمده است رویدادهای زندگی دو یا سه دهه بعد فرد را پیش‌بینی می‌کند یا خیر. نتایج به‌طور قابل ملاحظه‌ای این فرضیه را تأیید کرده بود و بداخلاقی اولیه و در سنین کودکی با وقوع رویدادهای منفی بسیار در زندگی بزرگسالی مرتبط بوده است. برای مثال مردانی که در دوره کودکی خلق بد داشته‌اند در خدمت نظامی رتبه پایینی داشتند، بیکاری بیشتری را تجربه کردند و زندگی زناشویی

1. Life-Outcome Data
2. Caspi, Elder, & Bem
3. Larsen & Buss
4. ill temperedness

آشفته‌تری داشتند، به طوری که ۴۶ درصد از کودکان بدخلق در ۴۰ سالگی از همسر خود جدا شده بودند. بر این اساس اگرچه باید پذیرفت که رویدادهای زندگی بزرگسالی متأثر از عوامل مختلف مانند نژاد، جنسیت، وضعیت اقتصادی و مانند آن است، اما به نظر می‌رسد خُلق دوره کودکی می‌تواند تا حدودی پیش‌بینی‌کننده تصمیم‌ها، رفتارها و تجربه‌ها در بزرگسالی باشد. درباره شخصیت‌های تاریخی امکان مطالعه مستقیم آنها وجود ندارد با این حال تنها به‌عنوان یک گمان می‌توان به تعمیم‌پذیری نتایج به افراد دارای نشانگان رفتاری مشابه پرداخت و خُلق و تجارب دوران کودکی آنها را مرتبط با خُلق و رفتارهای آنها در بزرگسالی دانست. نکته حائز اهمیت این است که در این تعمیم می‌بایست از تکیه صرف بر فرضیه‌های رویکرد روان‌تحلیل‌گری اجتناب کرد.

ویژگی روان‌شناختی دیگری که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، انگیزه است. انگیزه دلایل رفتار افراد را نشان می‌دهد و مشخص می‌کند که چرا آنها به روش خاصی رفتار می‌کنند (سانتراک، ۱۳۸۵؛ ص ۵۷۹). در تحلیل‌های تاریخی مفهوم روان‌شناختی انگیزه از دو منظر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد: نخست اینکه انگیزه رفتار رهبران سیاسی به هنگام وقوع یک رویداد تاریخی چه بوده است؟ این انگیزه در کدام دسته از انگیزه‌های انسانی قابل تفسیر است؟ و اینکه به لحاظ روان‌شناختی منشأ این گونه انگیزه‌ها چه چیزی می‌تواند باشد. در روان‌شناسی، ادبیات بسیار نیرومندی درباره انگیزه رفتار انسان‌ها وجود دارد. ضمن پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها با بهره‌مندی از این ادبیات نیرومند، می‌توان به تحلیل روان‌شناختی یک رویداد تاریخی پرداخت. دوم اینکه به این نکته می‌بایست توجه کرد که انگیزه‌های جمعی توده مردم یا کنشگران عام یک رویداد تاریخی نیز در تحلیل آن رویداد می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. برای مثال انگیزه افراد در حرکت‌های اجتماعی را به واسطه محرومیت‌های مادی (یک نیاز یا انگیزه فیزیولوژیکی) می‌توان تبیین کرد یا محرومیت‌های مدنی (یک نیاز یا انگیزه روان‌شناختی؟)

به عنوان نتیجه‌گیری نهایی می‌توان ادعا کرد اگرچه در دوره دوم اندکی از تأکیدات روان‌تحلیل‌گری صرف‌جلوتر رفته و به یک رویکرد تاریخچه اجتماعی - فرهنگی نزدیک شده‌ایم، با این حال هنوز هم از مفاهیم روان‌شناختی بسیاری در تحلیل تاریخی غفلت شده

است. مفاهیم و فرایندهایی مانند فرایند شکل‌گیری هویت (به‌ویژه هویت ایدئولوژیک فرد، اینکه کنشگر تاریخی یک هویت کاوشگرایانه داشته است و یا هویت بی‌ثبات معلقی که اطرافیان در اختیار وی گذاشته‌اند)، تحول اخلاقی فرد (استدلال‌های اخلاقی و درونی‌سازی و یا برونی‌سازی رفتار اخلاق‌گرایانه)، فرایند اجتماعی‌شدن، رشد در گستره عمر (به جای بررسی یک برش خاص از زندگی)، ماهیت روابط بین فردی، رشد و ابراز هیجانی، روان‌شناسی خانواده، یادگیری‌های مشاهده‌ای، آمادگی‌های شخصی، مهارت‌های شناختی و استدلالی، همسالان، روابط جامعه‌پسندانه، هویت جنسیتی، خودمحوری، نگرش و تغییر نگرش، عمق شناخت دینی، الگوهای دوستی و ... باید مورد توجه قرار گیرد. برای مثال یک تاریخدانِ روان‌شناخت، به مثابه یک روان‌شناس اجتماعی می‌تواند پیامدهای ناگوار هم‌سوییِ اندیشه‌ها در هسته اصلی قدرت را به‌عنوان یک عامل روان‌شناختی در تحلیل یک دوره تاریخی خاص مورد توجه قرار دهد. هم‌سویی تام اندیشه‌ها در هسته اصلی قدرت، منجر به تأیید مداوم افکار و اعمال کنشگران سیاسی خواهد شد، در نتیجه، آنها یک نگاه عاری از اشتباه به تصمیمات خود دارند و چنین تفکری منجر به تداوم تصمیمات اشتباهشان خواهد شد. تاریخدانِ روان‌شناخت، به‌مثابه یک روان‌شناسِ شناختی، می‌تواند این پرسش اساسی را مورد توجه قرار دهد که تحول اخلاقی رهبران سیاسی تا چه اندازه بر تصمیمات آنها موثر بوده است؟ اینکه یک رهبر سیاسی از حیث حفظ نظم و هماهنگی اجتماعی، قانون را واجب‌الاجرا بداند یا اینکه معتقد است قانون نوعی پیمان و قرارداد اجتماعی است و اگر آحاد جامعه به گونه‌ای منطقی بفهمند که هنجارهای دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند برای بیشتر افراد جامعه مفید باشد، شیوه‌های قبلی را قابل اصلاح بداند و یا آنکه رهبر سیاسی معتقد به اصول اخلاقی منحصر به فردی باشد که حتی گاهی ممکن است مخالف نظم اجتماعی هم باشد، روشن است چنین اعتقادی می‌تواند تصمیمات سیاسی و تاریخی این رهبر سیاسی فرضی را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین به نظر می‌رسد تحلیل تاریخی بدون در نظر گرفتن روان‌شناسیِ کنشگر تاریخی یک تحلیل ناقص است، در عین حال، بازنگری در بهره‌مندی‌های گذشته از روان‌شناسی، ضرورت بسیار دارد.

منابع

- آقاجری، سیدهاشم (۱۳۹۲). «روان‌شناسی تاریخی و تاریخ روان‌شناختی با تکیه بر نظریه فرهنگی - تاریخی لو ویگوتسکی»، در؛ **مجموعه مقالات همایش تاریخ همکاری‌های میان‌رشته‌ای**، به کوشش داریوش رحمانیان، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، صص ۴۴-۱۵.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷). «نظریه آدلر و روان‌شناسی سیاسی آقا محمدخان قاجار»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**. سال چهارم، شماره اول، صص ۷-۵۰.
- _____ (۱۳۸۳). «روان‌شناسی سیاسی مظفرالدین‌شاه»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**. شماره ۲۰۳-۲۰۴. صص ۸۴-۹۵.
- _____ (۱۳۸۹). «نظریه هورنای و روان‌شناسی سیاسی ناصرالدین شاه؛ از کودکی تا عزل نوری»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال ششم، شماره اول، صص ۳۵-۷۳.
- بنی‌جمال، احمد (۱۳۸۸). «درآمدی بر روان‌شناسی سیاسی رهبران»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**. ۸: ۵۹-۷۳.
- جودی سفیدان، قادر و ابوالفضل کریمی جاوید (۱۳۹۱). «نگرشی روان‌شناختی به شخصیت آغا محمدخان قاجار». **خردنامه**. سال چهارم. شماره ۹. از ۱۹ تا ۲۸.
- ساتراک، جان دلیو (۱۳۸۵). **روان‌شناسی تربیتی**. یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
- شاکری، جلیل و بهناز بخشی (۱۳۹۴). «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های سه داستان گدا، خاکسترنشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه کارن هورنای». **متن پژوهی ادبی**. سال ۱۹. شماره ۶۳. از ۵۵ تا ۸۸.
- طاهری، مهدی (۱۳۸۹). «روان‌شناسی سیاسی شخصیت محمدرضا پهلوی با تکیه بر نظریه کارن هورنای». **جستارهای سیاسی معاصر**. شماره ۲. از ۶۵ تا ۸۶.
- ناصری، عباسعلی و فیروزه رئیسی (۱۳۸۶). «مروری بر نظریات آدلر». **تازه‌های علوم شناختی**. سال ۹. شماره ۱. از ۵۵ تا ۶۶.

— نیومن، باربارا و فلیپ نیومن (۱۳۹۴). **نظریه‌های رشد**، ترجمه مجتبی امیری مجد، تهران، نشر دانژه.

- deMause, L. (1982). **Foundations of psychohistory**. New York, NY: Creative Roots.
- deMause, L. (2002). **Emotional Life of Nation**. New York. Karnac Books
- deMause, L. (2006). The Childhood Origins of the Holocaust. **The Journal of Psychohistory**. 33 (3): 204-231.
- deMause, L. (2016). **Psychohistory the science of historical motivation**. Retrieved from <http://psychohistory.com/>. (1-10-2016).
- deMause, L. (2008). **The childhood origins of world war II and the Holocaust**. The Journal of Psychohistory. 36 (1): 2-30.
- Elovitz, P. (2009). **How do you define psychohistory?** In P. Elovitz (Ed.), Appearance and reality. Franklin Lakes, NJ: Psychohistory Forum.
- Fuchsman, K. (2012). Interdisciplines and interdisciplinarity: political psychology and psychohistory compared. **ISSUES IN INTEGRATIVE STUDIES**. No. 30, pp. 128-154.
- Krutikova, S., & Lilleor, H. B. (2015). **Fetal origins of personality: effects of early life circumstances on adult personality traits**. Department of Economics . University of Oxford . Manor Road Building . Oxford OX1 3UQ.
- Larsen, R. & Buss, D. M. (2010). **Personality Psychology: Domains of Knowledge About Human nature**. New York: McGraw-Hill.
- Meissner, W. W. (2003). Methodological Issues in the Psychohistory Psychobiography of Religious Figures. **The Annual of Psychoanalysis**, 31: 181- 196.
- Pawelec, T. (2012). Historian as a social psychotherapist (ethical assumptions of psychohistorical writings). **Historyka Studia Metodologiczne**, Special Issue 101-122.
- Runyan, W. M. (1988). **Psychology and Historical Interpretation**. New York: Oxford University Press.

- Runyan, W.M. (1993). **Psychohistory and political psychology: A comparative analysis**, in S. Iyengar & W.J. McGuire (Eds.), *Explorations in political psychology* (pp. 36-63). Durham NC: Duke University Press.
- Szaluta, J. (2001). **Psychohistory: Theory and practice**. New York, NY: Peter Lang.

Utilizing of Psychological Findings in Historical Analysis; a Critical Review¹

Ruhollah Shahabi²
Amir Ahmadzadeh³

Received: 30/1/2016

Accepted: 11/9/2016

Abstract

There is powerful foundation for utilizing psychology in historical analysis, because history is concerned with study of human behavior, experience and action in the past and psychology is concerned with study of human behavior and action in present situations. For this use, we can design two together periods. In the first, Freudian beliefs (psychoanalysis) were used to analyze of personality traits of historical leaders, but, methodological problems of psychoanalysis, lead to psycho genes perspective or psychohistory (often known with deMause). Based on this, changes in parenting and attitudes toward Childs are the causes of historical events. deMause divided history of parenting to 6 historical period and concluded parenting is the most causes of social and historical changes. To this claim, there are theoretical psychological evidences (Vygotsky theory), but still there isn't empirical support for it. In this paper we critically review both periods and we will recommend some comment for utilizing of psychology in history analysis.

Keywords: Psychology of History, Psychohistory, Psychobiography, Political Leaders, Cultural History.

¹.DOI: 10.22051/hph.2016.2453

² Assistant Professor, Institute for Humanities and Social Studies. r.shahabi@ihcs.ac.ir

³Assistant professor, Institute for Humanities and Social Studies. m.ahmadzadeh@ihcs.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507